

کیمیاخان

حلیت‌طلبی به معنای بخشش خواهی از کسی است که درباره او ظلم و ستمی روا شده است. این بخشش خواهی ممکن است از خدا یا خلق خدا باشد؛ زیرا ظلم و ستمی که انسان می کند، ممکن است نسبت به خالق یا خلق باشد. از آموزه‌های قرآن به دست می آید که شخص ستمگر در صورت توبه و استغفار می‌تواند نه تنها از بخشش خدای غنی حمید بهره‌مند شود، بلکه می‌تواند از او بخواهد تا در مقام «تحلل» خلق را نیز راضی کند تا از ظلم ستمگر بگذرد. به این معنا که اگر شخص به هر دلیلی ناتوان از حلیت‌خواهی و بخشش خواهی از خلق باشد و نتواند به اصلاح فساد خویش بپردازد، می‌تواند خدا را واسطه کند تا از مقام عزت و کبریایی خویش، شرایطی را فراهم آورد تا مظلوم را راضی کند و ظالم توبه‌کار را نجات داده و شرایط بخشش را فراهم آورد. بی‌گمان شناخت صفات الهی و اعتقاد به آنها عامل اساسی در حلیت و بخشش خواهی از خدا نسبت به ظلم به خلق است. نویسنده در این مطلب بر آن است تا چرایی و چگونگی حلیت‌خواهی از خلق و خالق را تشریح کند.

حلیت و بخشش خواهی ظالم توبه‌کار

حلیت از ریشه حل، به معنای حلال بودن است. در آموزه‌های وحیانی به این اصل توجه داده شده که اصل اولی در هر چیزی حلال بودن آن چیز است مگر آنکه دلیلی برخلاف آن باشد.(بقره، آیه ۲۹؛ آل عمران، آیه ۷۵) از نظر قرآن، حتی در شرایط خاصی از جمله اضطرار، مجرمات نیز حلیت می‌یابد و شخص می‌تواند در حد ضرورت از آن بهره گیرد.(بقره، آیه ۱۷۳؛ مائده، آیه ۴؛ انعام، آیه ۱۱۹) استحلال، به معنای حلالیت طلبیدن(لغت نامه دهخدا، ج ۶، ص ۹۱۷۵) و طلب حلالیت است.(لغت نامه معین، ج ۱، ص ۱۲۷)

در فرهنگ اسلامی، خلائِیت‌طَلَبی یا اِستِیْخْلال درخواست بخششِ حق الناسی است که بر عهده انسان قرار دارد و شامل حقوق مالی مانند غصب و کفر و رشوی و غیرمالی مانند غیبت و تهمت می‌شود. این مسئله زمانی مطرح می‌شود که حقّی از دیگری بر عهده انسان باشد. (الموسوعة الفقهیة المیسرة، انصاری، ۴۲۴ق، ج۲، ص ۲۷۹) در قرآن حلالیت‌طلبی به معنای رهایی از قید و بند(حقّی) است که بر عهده انسان قرار دارد. (عذرخواهی و حلالیت‌طلبی آب و آثار آن، کریمیان، ص۶) اما با مراجعه به آموزه‌های اسلامی از جمله دعای مأثور روز دوشنبه می‌توان دریافت که «تحلل و استحلال» اختصاصی به حق‌الناس ندارد، بلکه حق‌الله را نیز شامل می‌شود؛ به این معنا که مراد از تحلل و استحلال یا همان حلالیت‌طلبی، بخشش خواهی انسان نسبت به ستمی است که در حق دیگری از خلق یا خالق انجام شده‌است و تنها محدود به حق‌الناس نیست، بلکه حق‌الله را نیز شامل می‌شود. بنابراین، حقیقت تحلل و استحلال آن است که انسان از مظلوم بخواهد تا او را ببخشد و از گناه و خطای او در گذرد.

اگر مومنی در حق دیگری ظلمی روا کرد، باید به سرعت از آن توبه کند و طلب حلالیت از او کند زیرا در روایات اسلامی بر عدم تأخیر در حلالیت‌طلبی تأکید شده است، چرا که اگر فرد خطاکار در دنیا حلالیت نطلبد، خداوند در روز جزا از خوبی‌های او برداشته و به خوبی‌های کسی که حقیض ضایع شده، اضافه می‌کند و اگر عمل نیکی نداشته باشد از گناهان مظلوم برداشته‌وبه گناهان ظالم اضافه می‌کند.

بخشش خواهی از خلق

از نظر آموزه‌های قرآن، هر کسی نسبت به دیگری ستمی روا داشت، و حتی او ضایع کرد باید ضمن توبه و استغفار به درگاه خدا، به اصلاح امر فاسد خویش بپردازد (بقره، آیه ۱۶۰؛ نساء، آیه ۱۴۶) و از مظلوم عذرخواهی کرده و از او عفو و گذشت و بخشش را بخواهد؛ و بر مظلوم است تا از باب رحمت، طالب حلیت عفو را کند و از خطا و گناهش بگذرد. خدا می‌فرماید: و گذشت کردن شما به تقوا نزدیکتر است و در میان یکدیگر تفضل و بزرگواری را فراموش نمکنید؛ زیرا خداوند به آنچه انجام می‌دهید بیناست.(بقره، آیه ۲۳۷)

در جایی دیگر به پیامبرش فرمان می‌دهد: خُذْ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجُلَاجِلِینَ؛ گذشت پیشه کن و به کار پسندیده فرمان ده و از نادانان اعراض کن.(اعراف، آیه ۱۹۹) اصولاً روابط اجتماعی میان مومنان باید فراتر از عدالت مقابلی و متنبی، به سطح احسان عفوئی بلکه اگر ابتلائی برسد تا جایی که فرد، نه تنها عفو کند بلکه نیازهای ضروری دیگری را بـا همه ضرورتی که برای خودش است، برطرف کرده و دیگری را بر خود ترجیح دهد.(آیات ۸ و۹، مشر، آیه ۹) عفو و گذشت از دیگران موجب می‌شود تا مورد عنایت خدا قرار گرفته و خدا نیز در مقام «تلافی و عفو و گناهان بخشد» بگذرد. اگر خبری را آشکار کنی یا پنهانش دارید یا از بدایِ در گذردی، پس خدا در گذرند نتوانست.(نساء، آیه ۱۴۹)

که خدا بصراحت می‌فرماید: پس آنان که فی‌الحمله عذری از ناتوانی و مانند آنها دارند، باشد که خدا از ایشان در گذرد که خدا همواره بسیار عفو کننده، خطابخش و آمرزنده است.(آل عمران، آیه ۹۹)

خدا در جایی دیگر نیز به شرایط رهایی از تبعات و پیامدهای ظلم به خویش اشاره می‌کند و می‌فرماید: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به درگاه خدا توبه‌ای راستین کنید، امید است که پروردگار تان بدیهایتان را از شما بزداید و شما را به باغ‌هایی که از زیر آدرختان آن جویبارها روان است درآورد، در آن روز خدا پیامبر اخودا و کسانی را که با او ایمان آورده بودند خوار نمی‌گرداند، نورشان از پیشاپیش ما را برای ما کامل گردان و بر ما ببخشی که تو بر هر چیز توانایی.(تحریم، آیه ۸)

حلیت خواهی از خدا نسبت به خلق

یکی از انواع حلیت خواهی آن است که ظالم توبه کار برای استحلال و تحلل به درگاه خدا مراجعه کرده و از خدا بخواهد شکی نیست که کفر و شرک، از بزرگ‌ترین ظلم‌های بشر به خدا و خالق است؛ چنانکه خدا بصراحت می‌فرماید: اِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِیْمٌ.(لقمان، آیه ۱۳)

در آموزه‌های اسلامی، حرمت و احترام مومـن از کعبه نیز بالاتر است؛ در روایت است: روزی رسول گرامی اسلام(ص) به کعبه نگاه کردند وفرمودند: «ای کعبه! خوشا به حال تو، خداوند چقدر تو را بزرگ و حرمتت را گرامی داشته است! به خدا قسم حرمت مومـن از تو بیشتر است، زیرا خداوند تنها یک چیز را از تو حرام کرده، ولی از مؤمن سه چیز را حرام کرده است: مال، جان و آبرو، تا کسی به او گمان بد نبرد.»



همچنین از نظر آموزه‌های قرآن، هر گاه انسان بر خلاف هدایت‌های فطری و تشریعی عمل می‌کند و به حدود الهی تجاوز می‌کند، افزون بر اینکه بر خود ستم روا داشته، به خدا و خالق خویش نیز ستم کرده؛ زیرا حق عبودیت را ادا نکرده است. خدا به صراحت می‌فرماید: این است حدود احکام الهی، پس از آن تجاوز مکنید و کسانی که از حدود احکام الهی تجاوز کنند، آنان همان ستمکارانند.(بقره، آیه ۲۲۹) بنابراین، عذرخواهی از خدا در قالب توبه و استغفار و اصلاح امر، یکی از روش‌های حلیت خواهی و بخشش از اوست. خدا می‌فرماید، مگر کسانی که توبه کردند و خود را اصلاح نمودند و حقیقت را آشکار کردند، پس بر آنان خوامه بخشود و بر ایشان باز می‌گردد؛ و من توبه پذیر مهربانم.(بقره، آیه ۱۶۰)

و در جایی دیگر می‌فرماید: مگر کسانی که توبه کردند و عمل خود را اصلاح نمودند و به خدا تمسک جستند و دین خود را برای خدا خالص گردانیدند که در نتیجه، آنان با مومنان خواهند بود و بزودی خدا مومنان را پاداشی بزرگ خواهد بخشید.(نساء، آیه ۱۴۶)

خدا «عفو» (بسیار عفوکننده) است حتی در زمانی که انسان حلیت و بخشش خواهی نکرده است، از بسیاری از خطاها و گناهانش در می‌گذرد؛ چنانکه می‌فرماید: وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِیْبَةٍ فِیمَا کُنْتُمْ اَیْدِیکُمْ وَتَعْفُو عَنْ کَثِیْرٍ؛ و هر گونه مصیبتی به شما برسد به سبب دستاورد خود و شمامت و خدا از بسیاری گناهان درمی‌گذرد.(شوری، آیه ۳۰)

در حقیقت اگر عفو الهی شامل بشر نباشد، هیچ انسانی نمی‌تواند تزکیه شود و رشد و نمو یابد و به کمال دست پیدا کند.(نور، آیه ۲۱) و این عنایت و تفضلات الهی است که شامل بشر در قابل رحمت رحیمی و عفو و مانند آن می‌شود و انسان در شرایط مناسب و مساعدی قرار می‌گیرد. البته کسانی که عذر خواهی کرده و در قالب تحلل، بخشش بخواهند، مورد عنایت ویژه قرار می‌گیرند؛ چنان

علم غیب برای خدا و انسان

سخن این است که اگر خدا همه چیز را می‌بیند و همه چیز مشهود اوست، دیگر اطلاق عبارت عالم الغیب (دانا به غیب) یعنی چه؟ در پاسخ باید گفت: وقتی خدا می‌فرماید: عَالَمُ الْغَیْبِ وَ السَّهَادَةِ(مؤمنان، آیه ۹۲؛ جن، آیه ۲۶)، مراد ارشاد به نفی موضوع است؛ یعنی برای خدا غیبی نیست؛ زیرا علم آن همه علم شهودی و رویتی با غیب جمع نمی‌شود؛ زیرا علم خدا چنانکه گفته شد به معنای شهود و حضور است، نه همانند علم حصولی انسان. بر این اساس، خدا می‌خواهد بگوید آن جهانی که برای شما غیب است، برای من مشهود است. همان‌طوری که اموری که شما علنی می‌کنید یا مخفی می‌کنید (محتنه، آیه ۱) و بلکه اسرار شما است یا حتی برخورد شما دل شما به‌عنوان ضمیر ناخودآگاه نیز نهان است(طه، آیه ۷) برای من خدا مشهود است و غیبی نیست.

البته گاه گفته می‌شود فلاّی علم غیب دارد؛ مراد از آن این است که او چیزی که برای ما از عوالم برزخ و آخرت، بلکه حتی همین عالم شهود به سبب شرایطی چون برده و فقدان ابزار، غیب است برای او مشهود است. در قرآن بیان شده که بر جنیان نیز برخی از امور غیب است و آنان بر آن آگاه نمی‌شوند؛ زیرا آنان نسبت به عوالم دیگر از جمله عالم برزخ پس از مرگ و نیز عالم آخرت و ملکوت علمی ندارند و برای آنان نیز مشهود نیست؛ زیرا ابزار شهودی ندارند، بلکه از قرآن برمی‌آید که آنان همانند انسان‌ها دربراه همین علم شهادت به سبب فقدان ابزار مناسب، از علم و آگاهی برخوردار نیستند و گرفتار نوعی غیب نسبی هستند؛ چنانکه مرگ سلیمان(ع) برای آنان غیب بود(سبأ، آیه ۱۴)

البته انسان و جن با اذن الهی ممکن است نسبت به همین غیب نسبی عالم شهادت آگاه باشند؛ چنانکه حضرت عیسی(ع) امور خانه مردم برایش معلوم و مشهود بود(آل عمران، آیه ۴۹) و با پیامبر(ص) از عوالم غیب و برخی از عوالم آگاه بود و آن عوالم، مشهود ایشان بوده است.(جن، آیات ۲۶ و ۲۷؛ نجم، آیات ۸ تا ۱۸)

معارف

MaarefKayhan@Kayhan.ir

شده، اضافه می‌کند و اگر عمل نیکی نداشته باشد، از گناهان مظلوم برداشته و به گناهان ظالم اضافه می‌کند.(روح‌البیان، حقی، دارالفکر، ج۲، ص ۱۶۷)

در روایتی دیگر آمده است: من اغتاب مسلما او مسلمة

لسم یقبل الله صلاته و لاصیابه اربعین یوما و لیله الا ان

یغفر له صاحبه؛ هر کس غیبت مرد یا زن مسلمانی را

بکند خداوند نماز و روزه او را تا چهل روز قبول نمی‌کند

مگر اینکه غیبت ششونده او را ببخشد.(میزان الحکمه، ج ۳، ص ۲۳۳۰).

پس از نظر حکم شرعی و فقهی، واجب است تا

انسان در حق الناس استحلال جوید تا از پیامدها و

آثار ظلم به دیگری در حق الناس از مالی و غیرمالی

در امان باشد.(انصاری، الموسوعة الفقهیة المیسرة، ۴۲۴ق، ج۲، ص ۲۸۰؛ نجفی، جواهر الکلام، ۱۹۸۱م، ج۴، ص ۱۱۲)

اما از آنجا که عرض و جان و مال مومن محترم است،

مومن همان طوری که نمی‌تواند حرمت دیگری را بشکند

و در سال و عرض او ستم روا دارد، هم چنین نمی‌تواند

به خودش بی احترامی کند و شرایطی را برای تعرض به

آن فراهم آورد.

اما از آنجا که عرض و جان و مال مومن محترم است،

مومن همان طوری که نمی‌تواند حرمت دیگری را بشکند

و در سال و عرض او ستم روا دارد، هم چنین نمی‌تواند

به خودش بی احترامی کند و شرایطی را برای تعرض به

آن فراهم آورد.

اما از آنجا که عرض و جان و مال مومن محترم است،

مومن همان طوری که نمی‌تواند حرمت دیگری را بشکند

و در سال و عرض او ستم روا دارد، هم چنین نمی‌تواند

به خودش بی احترامی کند و شرایطی را برای تعرض به

آن فراهم آورد.

اما از آنجا که عرض و جان و مال مومن محترم است،

مومن همان طوری که نمی‌تواند حرمت دیگری را بشکند

و در سال و عرض او ستم روا دارد، هم چنین نمی‌تواند

به خودش بی احترامی کند و شرایطی را برای تعرض به

آن فراهم آورد.

اما از آنجا که عرض و جان و مال مومن محترم است،

مومن همان طوری که نمی‌تواند حرمت دیگری را بشکند

و در سال و عرض او ستم روا دارد، هم چنین نمی‌تواند

به خودش بی احترامی کند و شرایطی را برای تعرض به

آن فراهم آورد.

اما از آنجا که عرض و جان و مال مومن محترم است،

مومن همان طوری که نمی‌تواند حرمت دیگری را بشکند

و در سال و عرض او ستم روا دارد، هم چنین نمی‌تواند

به خودش بی احترامی کند و شرایطی را برای تعرض به

آن فراهم آورد.

اما از آنجا که عرض و جان و مال مومن محترم است،

مومن همان طوری که نمی‌تواند حرمت دیگری را بشکند

و در سال و عرض او ستم روا دارد، هم چنین نمی‌تواند

به خودش بی احترامی کند و شرایطی را برای تعرض به

آن فراهم آورد.

اما از آنجا که عرض و جان و مال مومن محترم است،

مومن همان طوری که نمی‌تواند حرمت دیگری را بشکند

و در سال و عرض او ستم روا دارد، هم چنین نمی‌تواند

به خودش بی احترامی کند و شرایطی را برای تعرض به

آن فراهم آورد.

اما از آنجا که عرض و جان و مال مومن محترم است،

مومن همان طوری که نمی‌تواند حرمت دیگری را بشکند

و در سال و عرض او ستم روا دارد، هم چنین نمی‌تواند

به خودش بی احترامی کند و شرایطی را برای تعرض به

آن فراهم آورد.

اما از آنجا که عرض و جان و مال مومن محترم است،

مومن همان طوری که نمی‌تواند حرمت دیگری را بشکند

و در سال و عرض او ستم روا دارد، هم چنین نمی‌تواند

به خودش بی احترامی کند و شرایطی را برای تعرض به

آن فراهم آورد.

اما از آنجا که عرض و جان و مال مومن محترم است،

مومن همان طوری که نمی‌تواند حرمت دیگری را بشکند

و در سال و عرض او ستم روا دارد، هم چنین نمی‌تواند

به خودش بی احترامی کند و شرایطی را برای تعرض به

آن فراهم آورد.

اما از آنجا که عرض و جان و مال مومن محترم است،

مومن همان طوری که نمی‌تواند حرمت دیگری را بشکند

و در سال و عرض او ستم روا دارد، هم چنین نمی‌تواند

به خودش بی احترامی کند و شرایطی را برای تعرض به

آن فراهم آورد.

اما از آنجا که عرض و جان و مال مومن محترم است،

مومن همان طوری که نمی‌تواند حرمت دیگری را بشکند

و در سال و عرض او ستم روا دارد، هم چنین نمی‌تواند

به خودش بی احترامی کند و شرایطی را برای تعرض به

آن فراهم آورد.

اما از آنجا که عرض و جان و مال مومن محترم است،

مومن همان طوری که نمی‌تواند حرمت دیگری را بشکند

و در سال و عرض او ستم روا دارد، هم چنین نمی‌تواند

به خودش بی احترامی کند و شرایطی را برای تعرض به

آن فراهم آورد.

اما از آنجا که عرض و جان و مال مومن محترم است،

مومن همان طوری که نمی‌تواند حرمت دیگری را بشکند

و در سال و عرض او ستم روا دارد، هم چنین نمی‌تواند

به خودش بی احترامی کند و شرایطی را برای تعرض به

آن فراهم آورد.

اما از آنجا که عرض و جان و مال مومن محترم است،

مومن همان طوری که نمی‌تواند حرمت دیگری را بشکند

و در سال و عرض او ستم روا دارد، هم چنین نمی‌تواند

به خودش بی احترامی کند و شرایطی را برای تعرض به

آن فراهم آورد.

اما از آنجا که عرض و جان و مال مومن محترم است،

مومن همان طوری که نمی‌تواند حرمت دیگری را بشکند

و در سال و عرض او ستم روا دارد، هم چنین نمی‌تواند

به خودش بی احترامی کند و شرایطی را برای تعرض به

آن فراهم آورد.

اما از آنجا که عرض و جان و مال مومن محترم است،

مومن همان طوری که نمی‌تواند حرمت دیگری را بشکند

و در سال و عرض او ستم روا دارد، هم چنین نمی‌تواند

به خودش بی احترامی کند و شرایطی را برای تعرض به

آن فراهم آورد.

اما از آنجا که عرض و جان و مال مومن محترم است،

مومن همان طوری که نمی‌تواند حرمت دیگری را بشکند

و در سال و عرض او ستم روا دارد، هم چنین نمی‌تواند

به خودش بی احترامی کند و شرایطی را برای تعرض به

آن فراهم آورد.

اما از آنجا که عرض و جان و مال مومن محترم است،

مومن همان طوری که نمی‌تواند حرمت دیگری را بشکند

و در سال و عرض او ستم روا دارد، هم چنین نمی‌تواند

به خودش بی احترامی کند و شرایطی را برای تعرض به

آن فراهم آورد.

اما از آنجا که عرض و جان و مال مومن محترم است،

مومن همان طوری که نمی‌تواند حرمت دیگری را بشکند

و در سال و عرض او ستم روا دارد، هم چنین نمی‌تواند

به خودش بی احترامی کند و شرایطی را برای تعرض به

آن فراهم آورد.

اما از آنجا که عرض و جان و مال مومن محترم است،

مومن همان طوری که نمی‌تواند حرمت دیگری را بشکند

و در سال و عرض او ستم روا دارد، هم چنین نمی‌تواند

به خودش بی احترامی کند و شرایطی را برای تعرض به

آن فراهم آورد.

اما از آنجا که عرض و جان و مال مومن محترم است،

مومن همان طوری که نمی‌تواند حرمت دیگری را بشکند

و در سال و عرض او ستم روا دارد، هم چنین نمی‌تواند

به خودش بی احترامی کند و شرایطی را برای تعرض به

آن فراهم آورد.

اما از آنجا که عرض و جان و مال مومن محترم است،

مومن همان طوری که نمی‌تواند حرمت دیگری را بشکند

و در سال و عرض او ستم روا دارد، هم چنین نمی‌تواند

به خودش بی احترامی کند و شرایطی را برای تعرض به

آن فراهم آورد.

اما از آنجا که عرض و جان و مال مومن محترم است،

مومن همان طوری که نمی‌تواند حرمت دیگری را بشکند

و در سال و عرض او ستم روا دارد، هم چنین نمی‌تواند

به خودش بی احترامی کند و شرایطی را برای تعرض به

آن فراهم آورد.

اما از آنجا که عرض و جان و مال مومن محترم است،

مومن همان طوری که نمی‌تواند حرمت دیگری را بشکند

و در سال و عرض او ستم روا دارد، هم چنین نمی‌تواند

به خودش بی احترامی کند و شرایطی را برای تعرض به

آن فراهم آورد.

اما از آنجا که عرض و جان و مال مومن محترم است،

مومن همان طوری که نمی‌تواند حرمت دیگری را بشکند

و در سال و عرض او ستم روا دارد، هم چنین نمی‌تواند

به خودش بی احترامی کند و شرایطی را برای تعرض به

آن فراهم آورد.

اما از آنجا که عرض و جان و مال مومن محترم است،

مومن همان طوری که نمی‌تواند حرمت دیگری را بشکند

و در سال و عرض او ستم روا دارد، هم چنین نمی‌تواند

به خودش بی احترامی کند و شرایطی را برای تعرض به

آن فراهم آورد.

اما از آنجا که عرض و جان و مال مومن محترم است،

مومن همان طوری که نمی‌تواند حرمت دیگری را بشکند

و در سال و عرض او ستم روا دارد، هم چنین نمی‌تواند

به خودش بی احترامی کند و شرایطی را برای تعرض به

آن فراهم آورد.

اما از آنجا که عرض و جان و مال مومن محترم است،

مومن همان طوری که نمی‌تواند حرمت دیگری را بشکند

و در سال و عرض او ستم روا دارد، هم چنین نمی‌تواند

به خودش بی احترامی کند و شرایطی را برای تعرض به

آن فراهم آورد.

اما از آنجا که عرض و جان و مال مومن محترم است،